

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: جهاد جلسه چهارم تاریخ: ۸۷/۷/۱۷

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خاتم الانبياء و المرسلين سيدنا و نبينا أبا القاسم محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين سبما بقية الله في الارضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

با عرض تسلیت به مناسبت تخریب قبور ائمه بقیع (ص) که مصیبت بزرگی برای عالم اسلام و جهان تشیع است در ضمن بحث به مناسبتی متعرض این موضوع هم خواهیم شد.

بحث ما در مورد جهاد با توجه به آیات قرآنی که فعلا آیات قرآنی از لحاظ جهاد مورد بحث ماست. آیاتی به عرض رسیده، از جمله آیاتی در سوره انفال که از نام های سوره انفال، سوره هشتم قرآن مجید، قتال است به این دلیل که در ابتدای این سوره جنگ بدر مورد تذکر قرار گرفته است جنگ بدر اولین جنگ اسلامی است و دارای موقعیت بسیار مهمی است، عرض کردیم که به این مناسبت ما آیاتی از این سوره انتخاب کردیم که دلالت دارد بر اینکه یکی از راه های احقاق حق و ابطال باطل جهاد است، تنها راه احقاق حق و ابطال باطل منطقی و استدلال و بیان نیست، البته اسلام از راه منطقی و استدلال و بیان مطلب خود را آغاز می کند اما گاهی از اوقات است که منطقی و استدلال و بیان کارایی ندارد و دشمن آنقدر سر سخت است و لجاجت دارد که منطقی و استدلال اثر نمی گذارد در اینجا ناچار اسلام ساکت نمی ماند چون اسلام تنها یک دین عقیده و اعتقاد نیست، اسلام غیر از اعتقاد و عقیده حرکت آفرین است جهاد و خروش و شورش دارد، از این جهت به ناچار در برابر کسانی که سدّی در برابر اسلام می باشند بعد از آنکه منطقی و بیان کارگر نشد باید دست به نبرد و جهاد زده شود و تا مسلمان ها این فکر را داشتند عزت و عظمت داشتند که تنها اکتفا نمی کردند به اعتقاد و عقیده و آداب فردی بلکه با جهاد و قتال برای تامین عزت و عظمت و احقاق حق وارد میدان می شدند، اما از آن موقعی که جهاد از صحنه زندگی مسلمان ها کنار رفت، فقط اکتفا کردند به ایمان و عقیده، به همان آداب اخلاقی و فردی، از آن موقع ذلت مسلمان ها آغاز شد، بنا بر این این مطلب، مطلب بسیار مهمی است، که از سوره بدر می آموزیم ﴿قاتلوا ائمة الكفر﴾ در جنگ بدر همان صنادید قریش ابوجهل و اینها شرکت داشتند، در برابر آنها باید جهاد و قتالی باشد تا آن سدّ های محکمی که در برابر اسلام به وجود آورده بودند این سدها در هم شکسته شود و راه پیشرفت اسلام باز شود آیه ای که خواندیم این بود که ﴿و اذ

يعدكم الله احدى الطائفتين أنها لكم} خداوند به شما مسلمان های صدر اسلام وعده ای داد که یکی از دو طائفه برای شماست، یکی غیر، یکی نفیر، غیر یعنی کاروان تجارتنی که ابو سفیان از شام به طرف مکه می برد منتهی گذر گاهشان نزدیک شهر مدینه است، اگر این نشد نفیر، یعنی آن لشکری که آنها فراهم کردند برای جنگیدن با شما، و شما با یکی از این دو طائفه باید مواجه شوید ﴿و تودون أن غير ذات الشوكة لكم} ولی شما دوست می داشتید که با همان کاروان تجارتنی برخورد نمایید، کار آسانتر بود تسلط پیدا می کردید، مواد و کالاهای تجارتنی را از آنها می گرفتید، شما اینگونه دوست داشتید که با نفیر و لشکر برخورد نکنید ولی خدا چیز دیگری می خواست ﴿و يريد الله أن يحق الحق بكلماته} کلمات در اینجا به معنی عبارت و الفاظ نیست، یعنی به آن پیش آمدهایی که خداوند به وجود می آورد، در قرآن کلمه و کلمات تنها به الفاظ و عبارت اطلاق نمی شود، حضرت عیسی (ع) کلمه من الله می باشد، در بعضی از چیز هایی که وجود خارجی دارند، وجود عینی دارند، به آنها هم کلمه اطلاق می شود. خداوند متعال می خواهد به واسطه مقدّراتی که پیش می آورد احقاق حق کند و حق را ثابت کند و آن چیست؟ آن قتال و جهاد است، ﴿و يريد الله أن يحق الحق بكلماته و دابر الكافرين} خداوند می خواهد آثار کفار را قطع کند ﴿و ليحق الحق و يبطل الباطل و لو كره المجرمون} خداوند می خواهد حق را ثابت و احقاق کند، باطل را نابود و سرکوب کند هر چند که مجرمین این کار را دشمن می دارند.

در جریان جنگ بدر از لحاظ تاریخی (که خیلی نمی خواهیم بسط بدهیم) مطالب فراوانی وجود دارد، که هر کدام از آنها برای ما درسی آموزنده است. یکی از همین جریانها آنکه صنادید قریش، یعنی کسانی که سردمداران کفر بودند اینها در جنگ بدر نقش داشتند، مثل ابوجهل و... ابوجهل دارای سابقه بسیار بسیار عجیبی با اسلام است، که پیغمبر با اینها و جنگ به وقوع می پیوندد.

قرآن کریم دو دشمن برای اسلام معرفی می کند ﴿لتجدن أشد الناس عداوةً للذين آمنوا والذين أشركوا} یکی صهیونیست ها اشد الناس عداوة با شما می باشند، دیگران والذين أشركوا، مشرکین هم با اسلام و مسلمان ها عداوة بسیار سختی داشتند، (آیت الله العظمی بروجردی تأسّف داشتند و می گفتند که شیعه در زمان ایشان درباره سیره پیغمبر کتابی نوشته است، آنچه موجود است سنّی ها نوشته اند، سیره ابن هشام، سیره حلبی، ولی اینها سعی کرده اند که اهل تسنن بر فضا حاکم باشد، از این جهت خیلی اعمال غرض شده است). آیت الله

است، ابوبکر آمین می گفته، عبای پیغمبر از دوششان می افتاده و ابوبکر عبای ایشان را به دوششان می انداخته و مانند اینها.

حضرت امیرالمؤمنین که در جنگ بدر ۳۶ نفر از کفار را کشته است، صنادید مهم را امیرالمؤمنین کشته است، در اولین جنگ، امیرالمؤمنین ۲۳ ساله بودند که در جنگ حضور داشتند و پرچم در دست او بوده است، ولی سعی کرده اند که نقش امیرالمؤمنین را خیلی پایین جلوه دهند و نقش آنها را خیلی پر رنگ جلوه دهند. این مورد را ایشان (علامه جعفر مرتضی) جواب داده است.

در سیره ابن اسحاق مطلبی هست که در تفسیر این آیه {قد نعلم إنه لیحزنک الذی یقولون} آیه ۲۳، از سوره انعام.

خداوند خطاب به پیغمبر که ما می دانیم چیزهایی که درباره تو کفار می گویند و باعث حرن و اندوه شما می شود، به تو می گویند ساحر، کذاب، مجنون و ... {وإنهم لا یکذبونک} ولی اینها روی عناد و لجاجت هیچ وقت تو را تکذیب نمی کنند، تو را صادق و امین می دانند که به این نام سالیان دراز در میان ایشان بوده ای اما روی عناد و لجاجت برای حفظ موقعیت خودشان، و اینها می گفتند، می دانیم پیغمبر راست می گوید، ولی برای از دست ندادن مقام و جایگاه خود لجاجت و عناد داشتند، در سیره ابن اسحاق و تفسیر فی ضلال (تفسیری است به نام فی ضلال این تفسیر ۸ جلد است و نویسنده هم از نظر قدرت قلمی و فکری خیلی خوب است اما متأسفانه چون سنی ولایت اهل بیت را ندارد و او نقش آنها را در تفسیرش بازی کرده است ولی در کل از نظر فکر و قدرت قلم تفسیر خوبی است، این تفسیر مال سید قطب می باشد. در جلد سوم این تفسیر ص ۱۸۸ (از آن چاپی که پیش بنده است)، سیره ابن اسحاق نقل می کند که یک شب ابوسفیان و ابوجهل و اخنص ابن شریق این سه نفر از سردمداران کفر از منزل خود در مکه حرکت کردند، پیامبر(ص) شبها که در منزل خود نماز می خواندند آیات قرآن را بلند می خواندند لحن پیامبر در خواندن قرآن بسیار بسیار جذاب بوده، این بود که این سه نفر از منزل خود حرکت کردند که خواندن آیات قرآن را گوش دهند اما هر یک از دیگری بی خبر بود هر یک در گوشه ای آمدند و ماندند پیامبر(ص) تا طلوع فجر نماز و قرآن می خواند طلوع فجر که شد آن سه نفر حرکت کردند که برگردند در بین راه به هم برخورد کردند از هم پرسیدند از کجا می آید؟ این سه نفر که با هم رفیق بودند گفتند، بله! آمده بودیم، چه کلماتی! چه فصاحتی! چه بلاغتی! عجیب بود، گفتند دیگر نیاید چون اگر جوان ها بفهمند که شما رفتید به گوش دادن اینها، کارش رونق می گیرد و با هم عهد بستند که

علامه عسکری که چند روز قبل سالگرد ایشان بر قرار بود، عمرخود را در مطالعات کتاب های اهل تسنن به سر برده است و خدمات بسیاری انجام داده است، کتابهای ایشان بسیار بسیار خوب است و حاکی از یک تتبع و رنج درونی است، ایشان می فرمودند، که سنی ها در سه جبهه علیه ما کار کردند، یکی در جبهه تفسیر آنها بسیاری از آیات قرآن را طوری تفسیر می کردند که با رأی و هدف ما شیعه سازگار نیست، ابو طالب را بر اساس تفاسیر خودشان مشرک معرفی می کردند، یکی از چیزهای که روی آن خیلی تاکید می کردند همین که ابوطالب مشرک است و مانند اینها، در تفسیر علیه ما زیاد کار کردند، نقش حضرت امیرالمؤمنین را بسیار کم رنگ کرده اند و نقش خلفای خودشان را سعی کرده اند از آیات قرآن پر رنگ و خوب جلوه بدهند.

دوم در تاریخ، در تاریخ هم علیه شیعه خیلی کار کرده اند در طول تاریخ کتاب هایی که نوشته اند، در تاریخ طبری قضیه غدیر خم نیست اصلاً، تاریخ طبری با آن اهمیت که همه چیز را می نوشته است قضیه غدیر خم را ننوخته است.

سوم حدیث، احادیث مخصوصاً احادیث جعلی فراوان دارند، به نفع خلفا به نفع خودشان.

خلاصه در سه جبهه (اینها برای آن است که ما باید در حوزه علمیه قم، به اینها توجه کنیم و کار کنیم و این نقص ها را از بین ببریم.) بر علیه شیعه کار کرده اند، و جریان وهابها هم به این مطلب ارتباط پیدا می کند: ۱- جبهه تفسیر ۲- جبهه تاریخ ۳- جبهه حدیث.

آیت الله العظمی بروجردی در زمان خودشان اینگونه می فرمودند، بعد از زمان ایشان دو سه مورد سیره پیغمبر نوشته شده است. یک سیره پیغمبر که علامه جعفر مرتضی در لبنان نوشته است، ۳۵ جلد است واقعا زحمت کشیده شده است، تمام غرض ورزی هایی که سنی در سیره پیغمبر علیه شیعه داشته اند و به نفع خودشان، آشکار کرده و جواب داده است.

در همین جریان جنگ بدر، چند مطلب آنها ذکر کرده اند، یک مطلب اینکه، آنها گفتند، پیغمبر که در جنگ بدر حضور یافت یک عریشی، یک سایبان مانند درست کردند برای پیغمبر، و ایشان آنجا نشسته بودند با ابوبکر، و بقیه افراد می جنگیدند، قصد داشته اند در اینجا نقش ابی بکر را به اندازه ای پر رنگ کنند که، ابوبکر حضور داشت و خدمت پیغمبر بود، و پیغمبر که به عنوان فرمانده سپاه در سایبان و عریش بود، ابوبکر هم همراه ایشان بود، پیغمبر دعا می کرده

دیگر نیاید. فردا شب سه نفر آنها نتوانستند طاقت بیاورند و حرکت کردند و باز بی خبر از همدیگر به طرف منزل پیامبر رفتند و تا طلوع فجر آنجا ماندند و به شنیدن آیات قرآن مشغول شدند و دوباره در بین راه برگشت به هم برخورد کردند و به همدیگر گفتند قرار بود که نیابند و دوباره با هم عهد بستند که دیگر نیابند چون آمدنشان به اهدافشان صدمه می زد. شب سوم دوباره این کار تکرار شد و دوباره به هم برخورد کردند این دفعه دیگر خیلی همدیگر را ملامت کردند و قسم خوردند که دیگر تکرار نشود. فردا صبح اخمص سومین نفر رفت سراغ ابوسفیان گفت این سه شب که شما هم بودی من هم بودم چه شد؟ این کلمات بسیار جذاب است بخواهیم بگویم سحر، سحر نیست؛ بخواهیم بگویم جنون، جنون نیست و رفت سراغ ابوجهل، ابوجهل نفوذش از ابوسفیان بیشتر بود بخاطر نفوذ او بود که جنگ بدر به راه افتاد (ابوسفیان در جنگ کاروان تجارتي را برداشت و فرار کرد) به نزد ابوجهل که رفت ابوجهل گفت این کلمات راست است اما ما نمی توانیم تسلیم شویم بخاطر این که قریش دو طایفه بود بنوزهره و بنوعبدمناف، آنها از بنوزهره بودند و پیامبر از بنوعبدمناف بودند، گفتند چون این طایفه تا به حال با هم رقابت داشتند هر کاری آن طایفه کرد ما هم انجام دادیم اما حالا یک نفر از آن طایفه پیدا شده است ادعای نبوت می کند و می گوید برای من وحی از آسمان می آید ما نمی توانیم این را تحمل کنیم، بنابراین آن حسدی که در ابوجهل بود مانع بود وگرنه همه آنها می دانستند که پیغمبر راست می گوید. آیه {قد نعلم إنه لیحزنک الذی یقولون} ما می دانیم آنچه درباره تو ای (پیامبر) بگویند باعث حزن و اندوه تو می شود ولی {فانهم لا یکذبونک} ولی آنها هیچ گاه تو را تکذیب نمی کنند و از روی عناد و لجاجت است که ایمان نمی آورند {ولکن الظالمین بآیات الله یجهدون} و در جای دیگر قرآن است که {و جاهدوا بها واستیقنتها أنفسهم} یعنی قلبا ایمان دارند ولی لجاجت و لجبازی می کنند حالا این سردمداران که این همه منطق در روح آنها تأثیری نداشته است حالا در مدینه پیامبر آمده و جنگ بدر بوجود آمده و این سردمداران جمع شدند اینجا است که نقش جهاد کاملا روشن می شود.

{ یرید الله أن یحق الحق بکلماته } خداوند می خواهد بواسطه این حوادثی که بوجود آورده اند حق را ثابت کنند {و یقطع دابر الکافرین} {لو کره المجرمون} این استفاده کامل از این آیات، که جهاد نقش بسیار منحصر و مؤثری در احقاق حق و کوییدن باطل دارد و اینکه جنگ بدر چگونه بوجود آمد در تاریخ مطالعه می کنید، در جنگ

بدر آنها ۱۰۰۰ نفر بودند و اصحاب پیامبر ۳۱۳ نفر، که امام عصر (عج) که ظهور می کنند اصحاب اولیه ایشان همان ۳۱۳ نفر می باشد که در بعضی از کتاب ها ذکر شده که از هر شهری چند نفر مثلا از قم ۱۸ نفر و...، ۳۱۳ نفر در برابر ۱۰۰۰ نفر آنها ۷۰۰ شتر داشتند و یاران پیامبر ۷۰ شتر آنها تعداد زیادی اسب و بسیار مجهز بودند اما یاران پیامبر ۲ اسب و ۷ شمشیر و عده ای نیز نیزه داشتند خلاصه با عده و عده ای کم ولی با ایمان و قدرت روحی اینها پیروز شدند این نمونه ای است که در زمان ما هم دیده می شود در جنگ فلسطین و انتفاضه و لبنان، کتابی است به نام الوعد الصادق حزب الله لبنان آن را منتشر کرده است که اینها ثابت کردند ما وعده پروردگار را در جنگ خودمان دیدیم در اول این کتاب این آیات را ذکر کرده اند {و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم} {ولقد نصرکم الله بیدر و انتم اذله} خداوند در بدر به شما کمک کرد در حالی که شما از نظر نیرو وعده وعده کم بودید {ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن الذی ینصرکم} از این آیات در اول این کتاب آمده. جنگ بدر به این دلیل بسیار برای ما آموزنده است که نصر خداوند و کمک خداوند در جهاد چقدر مؤثر است یعنی اسلام چند راه برای غلبه بر کفر دارد یکی منطق و استدلال است و هیچ طایفه باطلی در برابر منطق اسلام نمی تواند عرض اندام کند. دوم جهاد و برخورد قتالی و جهادی است. سوم کمک پروردگار که رعب و ترس در دل دشمنان می اندازد و به مسلمانان قدرت روحی می دهد. همین طور که عرض کردم کتاب سیره پیامبر {الصحيح من سیره النبی العظيم} از علامه محمد مرتضی، که ۳۵ جلد است را مطالعه کنید در آن تمام حرفهایی که در تاریخ علیه شیععه و اسلام دارند در آن متعرض شده. یکی دیگر از مسائل ابوجهل می باشد، که ابوجهل به این جنگ اصرار داشت و پیامبر هم فرمودند اول دعوت کنید به اسلام اگر قبول نکردند با آنها بجنگید و این در تمام جنگها یک اصل است، اصل در اسلام جهاد نیست، اصل در اسلام منطق و بیان می باشد {وان جنحوا للسلم و انجح لها} اگر آنها برای آرامش و سلم قبول کردند تو هم قبول کن و این اصلی است در اسلام، اسلام با شمشیر جلو نرفته شمشیر برای برداشتن موانع است و نکته مهم دیگر این است که خداوند در قرآن در سوره انفال آیه ۴۱ {یوم الفرقان یوم التقی الجمعان} خداوند جنگ بدر را، روز بدر را {یوم الفرقان} که با جهاد حق و باطل از هم جدا شدند {و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان} خداوند می خواهد حق را معلوم کند این روز {یوم الفرقان} است، ابوجهل مرد بسیار بسیار با سواد

بود که به او ابوالحکم می گفتند اما به واسطه مبارزه با حق نامش ابوجهل شد.

اون ابوجهل از محمد (ص) ننگ داشت
از حسد خود را به بالا می فراشد
بوالحکم نامش بود و بوجهل شد
ای بسا اهل از حسد نا اهل شد
سنگ ریزه در کف بوجهل بود
گفت، ای احمد بگو این چیست؟ زود

(این تسبیح الحصاد، سنگ ریزه، تکلم کرد به ابوجهل مربوط می شود) (مشتش را بسته بود می گفت بگو در میان مشت من چیست؟)

گفت چون خواهی بگویم کان چه خواست؟
یا بگویند آن که ما حقیق و راست

(پیغمبر فرمودند کدام را می خواهی من بگویم توی مشت تو چیست؟ یا همانها بگویند که ما بر حقیق کدام را می خواهی)

گفت بوجهل آن دوم نادرتر است
گفت احمد، حق، از این قادرتر است

(ابوجهل گفت تو بگویی در مشت من چیست اما اینکه آن سنگ بگوید این نادرتر است. پیامبر (ص) فرمودند ما هر دو را عمل می کنیم)

گفت شش پاره حجر در دست توست
بشنو از هر یک تو، تسبیح درست

(گفت در میان مشت تو شش پاره حجر است حالا بشنو تسبیح را)
در میان مشت او شش پاره سنگ

در شهادت گفتن آمد بی درنگ
لا اله الا الله گفت

گوهر احمد رسول الله سفت

چون شنید از سنگ ها بوجهل این
زد ز خشم آن سنگ ها را بر زمین

گفت نبود مثل تو ساحر دگر
ساحران را سر تویی و تاج سر

این نقش ابوجهل بود زمانی که جنگ بدر تمام شد پیامبر سراغ ابوجهل را گرفتند و گفتند به ابوجهل خبر بدهید که مسلمانان غالب شدند و آنها مغلوب.

قبل از اینکه جنگ صورت بگیرد و بعد از اینکه مسلم شد جنگ برپا می شود پیغمبر (ص) برای اینکه به مسلمانان دلداری دهد به آنها گفت که شما غالب می شوید و جای کشته شدن هر یک را نشان داد و

اینطور گفت که ابوجهل اینجا، و فلان شخص اینجا و... کشته خواهند شد.

عبدالله این مسعود در میان زخمی گشت و دید ابوجهل هنوز زنده است روی سینه ابوجهل نشست (بعضی آنقدر جاه طلبند در آستانه مرگ هم آن حب جاه و طلب را دارند) به عبدالله ابن مسعود نگاه کرد و گفت جای بسیار بلندی نشسته ای یا رویی الغنم (یعنی ای چوپانک) را می یعنی چوپان، آن را تصغیر کرد.

گفت خوب خداوند توفیق داده، ابوجهل گفت که منم یک خواهشی دارم گفت می خواهی سر مرا ببری طوری ببر که گردن روی سر بیفتد در میان سرها سر من جلوه کند و عبدالله ابن مسعود علی رغم این خواهش سر را طوری برید که گردن افتاد روی بدن و تا سر کوچکتر جلوه کند و آورد خدمت پیامبر، پیامبر فرمودند که تمام این ها را در چاه بیندازید و بعد که در چاه انداختند پیامبر آمدند کنار چاه گفتند {قد وجدت ما وعدنی ربی حقا و هل وجدتم ما وعدکم ربکم حقا} آنچه خداوند وعده داده بود حق و درست بود من آن را دیدم آیا شما هم دیدید، گفتند یا رسول الله با مردگان حرف می زنی، فرمود {انهم اسمع منکم} اون ها از شما شنواترند {الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا} و اما جریان وهابیت، یکی از مصیبت های بسیار بزرگ عالم اسلام همین جریان وهابیت است که امام (رضوانه الله علیه) در اوایل وصیت نامه خودشان ذکر کردند (یکی از چیزهایی که باید ما مطالعه کنیم و باید کتاب بالینی ما باشد وصیت نامه امام می باشد). امام وصیت نامه خود را با حدیث ثقلین آغاز کردند بعد در مورد اهل بیت و قرآن بحث کردند و فرموده اند که یکی از خدمات ها و کارهای ما این بود که قرآن را که کتاب هدایت بود از گورستان و مجالس ختم به عرصه زندگی آوریم قبل از انقلاب اینطور بود که به قبرستان که می رفتی در هر گوشه ای هر کسی قرآنی و رحلی در دستش بود و مردم به آنها پولی می دادند تا آنها سوره ای بخوانند و هر سوره ای نرخی داشت و قرآن در میان مردم نقشی نداشت و بعد هم در مورد قرآن بحث می کند که قرآن کتاب عمل است بعد اظهار تأسف می کند که محمد رضا خان قرآن را چاپ کرد آخوندهای درباری خبیث تر از طاغوتها، از شاه می خواستند تعریف کنند می گفتند شاه قرآن چاپ کرده شاه خیلی خوب است، بعد می روند سراغ ملک فهد هر سال که حاجی ها می روند مکه قرآن با خط زیبا چاپ کرده و به هر کدام از حاجی ها یک قرآن می دهد، علاوه بر این به حاجی ها کتابهایی دادند که بر اساس مذهب وهابیه و کوبیدن شیعه ها، ما باید خیلی فعال باشیم بیش از این که الان صحبت و اقدامات می

شود حوزه باید فعال باشد و قوی باشد. امام این طور فرمودند ملک فهد هر سال مقدار زیادی از ثروتهای بی پایان مردم را صرف طبع قرآن کریم و تبلیغات ضد قرآنی می کند و وهابیت این مذهب سراپا بی اساس، تمام جریان های ما را که بر اساس روایات اهل بیت و اهل تسنن است، شرک می دانند، کتاب کشف الارتیاب مال سید محسن امین، صاحب عیان الشیعه تمام حرفهای این ها را رد کرده، امثال اینها را زیاد داریم اما به اندازه آنها عنود و لجود هستند که در تخریب قبور عسکریین ۷۰ نفر علمای وهابیت تبریک گفتند بعد هم نقشه کشیدند برای کربلا، برای حضرت زینب در سوریه، امام می فرمایند: وهابیت این مذهب سراپا بی ساس و خرافاتی را ملک فهد ترویج میکند و مردم و ملت های غافل را به سوی آنها سوق می دهد از اسلام و قرآن کریم برای حذف اسلام و قرآن کریم بهره برداری می کنند، مصیبت بسیار بزرگی که صد سال پیش به وقوع پیوست جریان ۸ شوال، جریان تخریب قبور ائمه بقیع، امیدوارم خداوند به شیعه قدرت بدهد که بتوانیم جلوی این مفاسد را بگیریم، و این مذهب خرافاتی ریشه کن شود ان شاء الله تعالی.